

یاسر اسماعیل زاده / امام‌قلی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۰

چکیده

این مقاله در پی تبیین معمای جدی فقدان هم‌گرایی و منطقه‌گرایی در خاورمیانه است. از این‌رو به نقش متغیر تاثیرگذاری بنام «ساختار نظام بین‌الملل» توجه ویژه‌ای داشته است؛ بنابراین در این نوشتار به دنبال یافتن پاسخی برای این سؤال هستیم که «مهم‌ترین موانع و علل ناکامی منطقه‌گرایی در خاورمیانه کدام‌اند؟» در وهله نخست داده‌های پژوهش نمایانگر این فرضیه است که «دلایل اساسی فقدان منطقه‌گرایی در خاورمیانه را می‌توان از یک‌سو به نقش و محدودیت‌های ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان علت اصلی و از سوی دیگر به عدم شکل‌گیری هویت جمعی و مشترک به‌واسطه وجود هویت‌های متعارض و متفاوت در کنار هم و همچنین درونی نشدن هنجارها در این منطقه مربوط دانست.» روش پژوهش مقاله توصیفی – تحلیلی است که سعی شده است با استفاده از داده‌ها و اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای، در مدار یافتن پاسخی علمی برای سؤال پژوهش قرار گیریم. همچنین سعی شده است با استفاده از الگوی ترکیبی بین نظریه‌های سازه‌انگاری و نوواقع‌گرایی به درک بیشتری از مسایل منطقه‌گرایی خاورمیانه پرداخته شود.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، منطقه‌گرایی، ساختار نظام بین‌الملل

* esmailzadehydaser@yahoo.com

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی زاهدان

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیست و چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۹۶، صص ۱۶۷ – ۱۴۹.

مقدمه

در دو دهه پیش در نقاط مختلف جهان با ظهور اتحادیه‌های اقتصادی و سیاسی مهمی مانند اتحادیه اروپا، مرکوسور و آسه آن، پدیده «منطقه‌گرایی نوین» مورد توجه قرار گرفته و حتی از منظر برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای به‌عنوان یک سطح تحلیل و مدلی برای تحلیل مسایل جهانی و بین‌المللی و منطقه‌ای در نظر گرفته شده است. این مفهوم در سال‌های اخیر بحث‌های نظری بسیار مهمی را در عرصه روابط بین‌الملل موجب شده است.

هنوز مناطقی از جهان وجود دارند که از قافله هم‌گرایی و منطقه‌گرایی عقب مانده‌اند. یکی از این مناطق «غرب آسیا» و یا به تعبیر ادبیات غرب «خاورمیانه» است؛ منطقه‌ای که باوجود توانایی‌های بالقوه‌ای که درزمینه‌ی هم‌گرایی و منطقه‌گرایی دارد و دولت‌های این منطقه و بخصوص عرب، از پیشگامان منطقه‌گرایی و تلاش‌های مربوط به همکاری در مجامع بین‌المللی بخصوص سازمان ملل بوده‌اند و سپس ابتکارات متعددی را برای هم‌گرایی منطقه‌ای به نمایش گذاشته‌اند؛ اما در مقایسه با سایر نقاط جهان به‌خصوص اروپا، آسیای جنوب شرقی و آمریکای شمالی، پایین‌ترین درجه هم‌گرایی منطقه‌ای را در جهان معاصر به نمایش گذاشته است. بدین جهت از منظر بسیاری از محققان و تحلیل‌گران مسایل خاورمیانه به‌عنوان یک منطقه «بدون منطقه‌گرایی» و یک «استثنا» تلقی و پروژه‌های منطقه‌گرایی نیز به‌عنوان پروژه‌هایی عقیم و شکست خورده، تشریح می‌شوند.

با توجه به این اگر منطقه‌گرایی را در ابعاد مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، در داخل یک منطقه به‌صورت هماهنگ‌سازی سیاست‌ها، تعقیب هدف‌های مشترک، همکاری و هم‌گرایی و اتحاد و ائتلاف در کشورهای منطقه که به تقویت هنجارها و هویت مشترک و همچنین ایجاد نظم سیاسی و ثبات منطقه‌ای منجر می‌شود تعریف کنیم؛ این پرسش مطرح می‌شود که مهم‌ترین علل ناکامی کشورهای منطقه خاورمیانه در امر منطقه‌گرایی کدامند؟ درواقع دلایل زیادی در این امر نقش دارند. دلایل اساسی ناکامی کشورها در تحقق و نهادینه کردن منطقه‌گرایی را می‌توان از یک‌سو به نقش و محدودیت‌های ساختار نظام بین‌الملل و از سوی دیگر به عدم شکل‌گیری هویت جمعی و مشترک به‌واسطه وجود هویت‌های متعارض و متفاوت در کنار هم و همچنین درونی

نشدن هنجارها در این منطقه مربوط دانست.

در این راستا چون هیچ‌کدام از نظریات روابط بین‌الملل به‌تنهایی توان تحلیل مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی و منطقه‌گرایی در خاورمیانه را ندارند. برای بررسی عدم تحقق منطقه‌گرایی در منطقه، به چارچوبی نیاز داریم که انعطاف‌پذیر و فراگیر باشد و هم بتواند سیاست قدرت، نفوذ، منافع، قدرت، معمای امنیت، تأثیر ساختار نظام بین‌الملل را در خود جای دهد و هم به نقش ایده‌ها، هویت، هنجارها توجه داشته باشد؛ بنابراین سعی شده تا با تلفیق نظریه‌های ساختارگرا و سازه‌نگاری هنجار محور به درک بیشتری از ستیز، کشمکش، همکاری و رقابت و به‌طور کلی چالش‌ها و مشکلات منطقه‌گرایی در خاورمیانه برسیم.

مبانی مفهومی پژوهش

الف) خاورمیانه: اصطلاحی است که برای اولین بار آلفرد ماهان در ۱۹۰۲ به کار برد. منظور وی منطقه‌ای بود بین خاور دور و خاور نزدیک که جزء هیچ‌کدام به شمار نمی‌آمد. این اصطلاح پس از جنگ جهانی دوم بیشتر رایج شد. تعریف دقیق خاورمیانه به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. به همین جهت اختلاف‌نظرهایی در رابطه با گستره و حوزه این منطقه وجود دارد. برخی‌ها افغانستان را جزء خاورمیانه به‌حساب می‌آورند. برخی دیگر مثل باری بوزان، این منطقه را محدودتر می‌کنند و کشورهای ترکیه، قبرس و سودان را جزء خاورمیانه محسوب نمی‌کنند. در حالی که بوزان کشورهای شمال آفریقا شامل الجزایر، تونس و مغرب را نیز جزء خاورمیانه به شمار می‌آورد. (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۵) برخی‌ها نیز تعریف خاورمیانه را گسترده‌تر در نظر گرفته، به‌طوری‌که بعد از فروپاشی شوروی صحبت از «خاورمیانه جدید» می‌کرده‌اند. به همین جهت در راستای این تعریف آنها حتی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را جزء خاورمیانه به شمار می‌آورند؛ بنابراین با اذعان به اینکه در مورد تعریف خاورمیانه و تعریف کامل و جامعی از منطقه و گستره آن اتفاق نظر وجود ندارد، اما در این تحقیق منظور از خاورمیانه عمدتاً شامل کشورهای عربی غرب آسیا و شمال آفریقا - یعنی اعضای اتحادیه

عرب - شورای همکاری خلیج فارس و ایران و ترکیه است. نکته قابل ذکر اینکه در ادبیات حاکمیتی ما سعی می‌شود از اصطلاح غرب آسیا در مقابل مفهوم خاورمیانه استفاده شود.

ب) منطقه‌گرایی^۱: منطقه‌گرایی معادل کلمه لاتین رژیونالیسم است که از لغت region به معنای منطقه و پسوند ism که به معنای گرایش و اعتقاد ترکیب شده است اما در ادبیات روابط بین‌الملل، منطقه‌گرایی یا رژیونالیسم هنگامی به کار می‌رود که دولت‌های واقع در یک منطقه جغرافیایی که دارای علایق مشترک هستند از طریق سازمان‌های منطقه‌ای با یکدیگر همکاری نظامی، سیاسی و اقتصادی داشته باشند (علی بابایی ۱۳۷۲، ۱۳۲).

از نظر لوییس فاست نیز منطقه‌گرایی، چنان شیوه‌ای برای بررسی و کشف الگوهای گسترده‌تر همکاری و منازعه در منطقه و فرآیندی که طی آن دولت‌ها و بازیگران دیگر راهبرد و سیاست مشترکی را در منطقه در پیش می‌گیرند، همچنین درون یک منطقه فرضی به تشویق و ترویج استراتژی پرداخته و هدف آن نیز تعقیب هدف‌های مشترک در یک یا چند حوزه است، تعریف می‌شود (فاست، ۱۳۸۵: ۳۱۷).

به‌منظور تشریح مفهوم مناطق و منطقه‌گرایی «ریچارد استابس^۲» نیز که به همراه آندرو هیل کارهای مهمی انجام داده است، سه عنصر اساسی را تشخیص داده است که عبارتند از: نخست، تجربه تاریخی مشترک و درک مشکلات و مسایل مشترک در میان یک حوزه جغرافیایی، دوم، منافع و علایق فرهنگی - اجتماعی نزدیک و وجود پیوندهای سیاسی و اقتصادی در میان کشورها و جوامع در یک منطقه. این منافع و علایق و پیوندها مرزی را برای یک منطقه ایجاد می‌کند که در درون این مرز تعاملات درونی آن شدیدتر از تعاملات آن با جهان بیرون است. این تشدید تعاملات را مایکل اسمیت، منطقه‌ای شدن نامیده است و سوم، رابطه در میان گروه‌های خاص از کشورهایی که در یک جغرافیای خاص، سازمان‌هایی را ایجاد کرده تا مسایل و جنبه‌های حساس و سخت‌امور جمعی خودشان را مدیریت کنند. این عنصر و هدف و سیاست برای منطقه‌گرایی بسیار حیاتی و ضروری است (Stubbs, 2000: 232).

^۱. Regionalism

^۲. Richard Stubbs

پ) ساختار نظام بین‌الملل: در نظریه نوواقع‌گرایی، مهم‌ترین عنصر و مؤلفه تعیین‌کننده رفتار خارجی کشورها، ساختار نظام بین‌الملل است. ساختار در اندیشه کنت والتز به‌عنوان پدر نوواقع‌گرایی، به معنای آرایش واحدها در نظام بین‌الملل است که بر اساس چگونگی توزیع قدرت بین آنها در سطح بین‌المللی تعیین و تعریف می‌شود. اگر ساختار نظام بین‌الملل را بر اساس دیدگاه واقع‌گرایان معطوف به نحوه توزیع قدرت میان بازیگران بدانیم این ساختار محدودیت‌هایی برای کشورها در سطح مناطق ایجاد می‌کند و از آنجاکه قدرت‌های بزرگ از ظرفیت‌ها و توانایی‌های زیادی برای شکل دادن و تاثیرگذاری بر ساختار نظام بین‌المللی برخوردارند، بنابراین هر قدرت بزرگ در پی نفوذ مداخله و تاثیرگذاری در مناطق پیرامونی خودش است (لیک و ام مورگان، ۱۳۸۱: ۱۹۲ - ۱۱۸).

چارچوب نظری؛ آمیزه‌ای از واقع‌گرایی با عناصر سازه‌انگاری

برخی از محققان دیدگاه‌های سیستمی و خردگرا برای مطالعه‌ی درجه پایین همکاری، منطقه‌گرایی و هم‌گرایی در خاورمیانه، مانند کرانی^۱ (۱۹۹۹)، هادسون^۲ (۱۹۹۹) کرانی و نوبل و برن^۳ (۱۹۹۳)، فاست (۲۰۰۵) با استفاده از رویکردهای نئورئالیستی و تئوری وابستگی، دودستگی‌ها، درگیرهای منطقه‌ای و فقدان نهادسازی منطقه‌ای در منطقه را به‌عنوان پیامد مداخله قدرت‌های بزرگ و موازنه سیاست‌های قدرت در منطقه دیده، بدین‌سان در پی تشریح تئوریک منطقه‌گرایی در خاورمیانه برآمدند.

افرادی مثل استفان والت^۴ در کتاب «منشأ اتحادها» نیز الگوهای سیستمی را برای بررسی خاورمیانه به‌کار برد. او ضمن تعدیل نظریه موازنه قوای والتز عنوان می‌کند که از طریق «توازن تهدید»^۵ بهتر می‌توان منشأ و دگرگونی‌ها در الگوهای اتحاد را درک کرد. او این الگو را در

^۱. Korany

^۲. Hudson

^۳. Noble and Bernen

^۴. Walt

^۵. Orgins Alliance

^۶. Balance of Treat

خاورمیانه آزمایش کرد. به بیان دقیق تر او برخلاف دیدگاه غالب که معتقد بود سیاست‌های هویتی و مذهبی هدایت‌گر سیاست‌های بین دولتی هستند، استدلال نمود که سیاست‌های بین عربی به خاطر ویژگی‌های سیستمی همانند سیاست بین دولتی مناطق دیگر است (Walt, 1988: 96). شبلی تلهامی نیز در کتاب هویت و سیاست خارجی خاورمیانه بر مبنای دیدگاه تعدیل یافته نواقع‌گرایی به تشریح سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه پرداخت، او اذعان داشت که تئوری‌ها رایج قدرت تبیین بسیار قدرتمندی از گسست در مناقشه اعراب - اسرائیل ارائه می‌دهند. (Telhami and Barnett, 1998: 26). افرادی مانند هینه بوش، احتشامی و فاست نیز برای تبیین مسایل و روابط بین‌الملل خاورمیانه برای مطالعه منطقه‌گرایی در خاورمیانه از رویکرد چندبعدی بهره برده‌اند.

نظریه‌های نهادگرایی نولیبرال نیز بر امکانات و راه‌های گوناگون همکاری در هنگامه‌ی آنارشی از طریق نقش مثبت و هنجار بخش نهادها و رژیم‌ها متمرکز می‌شوند. نهادها در خاورمیانه بسیار سست هستند: دولت‌ها ممکن است درباره‌ی اصول و هنجارهای معینی که باید بر رفتار آنها حاکم باشد توافق کنند، اما نمی‌توانند برای حفظ یا تقویت آن هنجارها به دیگران اعتماد نمایند.

همچنین نو واقع‌گرایان می‌گویند که ناامنی ناشی از نظام بین‌الملل باعث پیدایش الگوهای رفتاری یکدست و به‌ویژه توازن در برابر تهدیدات منجر خواهد شد؛ اما چون «نظام دولت»^۱ در خاورمیانه هنوز در حال تقویت و تحکیم خود است. از این رو پویایی «سطح نظام»^۲ در واقع کمتر از آنچه واقع‌گرایی انتظار دارد بر رفتار دولت تاثیر می‌گذارد، درحالی‌که سطوح دیگر مورد توجه فرضیه‌های رقیب از تاثیرات بیشتری برخوردار است.

با توجه به این ضعف‌ها بود که طی دهه‌های گذشته، پژوهشگران زیادی نظریه‌های برخاسته از سازه‌انگاری را برای تبیین سیاست‌های خاورمیانه بسط و گسترش دادند. نظریه‌های سازه انگار که تجربه هنجارها و ارزش‌های مشترک را نیز در برابر سنجش خام قدرت دولت اولویت می‌بخشند در منطقه‌ای که ایده‌ها و هویت ارزش تبیینی نیرومندی دارند تکیه‌گاه چشم‌گیری دارد

^۱. State System

^۲. Saystem Level

بنابراین با توجه به مطالب بیان شده، از مجموعه رهیافت‌های (واقع‌گرایی، نواقص‌گرایی، ساختارگرایی، نهادگرایی نو لیبرال و سازه‌نگاری)، آمیزه‌ای از ابعاد واقع‌گرایی با عناصر سازه‌نگاری برای تحلیل رفتار دولت‌های خاورمیانه سودمند است. چون که تاریخ خاورمیانه آکنده از وابستگی به بیگانه و مداخله بیگانگان است. بدین‌سان جذابیت نظریه‌ها واقع‌گرا و ساختارگرا بیشتر توجه می‌شود، اما به دلیل عمر کوتاه و سرشت ساختگی بسیاری از دولت‌ها همراه با پیوندهای مشترک زیان و مذهبی - دست‌کم در میان دولت‌های عرب - ابعاد سازه‌نگاری را نیز برجسته می‌سازد. افزون بر این منافع هر یک از دولت‌ها به‌طور جداگانه که بازتاب نوع رژیم و طیفی از ملاحظات داخلی و نیز محدودیت‌های منطقه‌ای و سیستمی است (فاست، ۱۳۸۵: ۳۱۳).

بنابراین بررسی رفتار دولت‌های خاورمیانه در نظام بین‌الملل نیازمند چارچوبی انعطاف‌پذیر و فراگیر است که نه تنها سیاست قدرت و نفوذ را در خود جای دهد بلکه نقش ایده‌ها و منافع پراکنده دگرگون را نیز از نظر دور ندارد.

یک. بررسی متغیرهای پژوهش و تحلیل یافته‌ها

۱-۱. نقش ساختار نظام بین‌الملل در عدم تحقق منطقه‌گرایی در خاورمیانه

رویکردهای روابط بین‌الملل به مطالعه همکاری در خاورمیانه تا اندازه زیادی از رهیافت‌های سنتی سیاسی قدرت یا واقع‌گرایی تاثیر پذیرفته‌اند؛ زیرا مفروضه‌های اساسی آن یعنی؛ بی‌نظم بودن و تلاش بازیگران برای ادامه حیات و بقا، دغدغه اصلی دولت‌ها که تأمین امنیت یا تحکیم موقعیت و قدرت آنها یا ایجاد موازنه در برابر قدرت و تهدیدهای دیگران است در تحلیل این منطقه کاربرد زیادی دارد. وجود بدگمانی و میزان بالای رقابت و دشمنی همراه با ناامنی رژیم‌ها و مداخله بیرونی، وجود بادوام‌ترین کانون منازعات یعنی منازعه اعراب و اسرائیل، ادامه داشتن قصه جنگ، منازعه نیروهای خارجی، کشمکش بر سر مسایل مرزی و سلسله‌مراتب در میان خود، احساس خطر دولتی از سوی یک یا چند کشور همسایه، مواجهه با تهدیدات دولت‌های منطقه بر اساس منطق قدرت، به‌ویژه از رهگذر افزایش و توازن قدرت برای برقراری نظم منطقه‌ای، همه و همه نشان می‌دهد که رئالیسم برای پوشش منطقه خاورمیانه جذابیت بسیار بالایی داشته باشد و این

مسئله به کوشش‌های مربوط به ایجاد همکاری، هم‌گرایی و منطقه‌گرایی در خاورمیانه سایه افکنده و در نتیجه همکاری‌هایی هم که صورت گرفته است، اغلب شکننده و گذرا و مقطعی بوده و منطقه‌گرایی چونان ساختمان نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی، سطحی و بی‌پایه و در نتیجه به احساس ما بودن نینجامیده است. بدون شک یکی از این جنبه‌های واقع‌گرا که بر آن تاکید فراوانی شده، مسئله‌ای به نام آنارشی است.

۱-۲. آنارشی؛ اصل نظم‌دهنده رفتار بازیگران خاورمیانه و تاثیر آن در مسیر منطقه‌گرایی

اولین اصلی که منطق آنارشی در بین بازیگران غرب آسیا ایجاد کرده است مسئله «بقا و خودیاری» است. به اعتقاد واقع‌گرایان، آنارشی به‌عنوان اصل نظم‌دهنده، باعث می‌شود که دولت‌ها مشابه یکدیگر عمل کنند و همگی آنها کسب بقا را به‌عنوان مهم‌ترین هدف خود در دستور کار قرار دهند و این نظام فاقد قوه فائده مرکزی که بر اساس بی‌نظمی و وضعیت طبیعی، بازیگران عمل می‌نماید، باعث شده تا بی‌اعتمادی و سوءظن کشورها نسبت به یکدیگر زیاد شود و این کشورها همواره نگران خطر جنگ و تهدیدهای نظامی باشند و نسبت به نیت، انگیزه‌ها و توانایی‌های کشورهای دیگر، نوعی بدبینی و بی‌اعتمادی داشته باشند. در قالب این جو بی‌اعتمادی و سوءظن، کشورهای منطقه خاورمیانه همواره بقا و امنیت را در صدر اولویت‌ها و اهداف سیاست خارجی خود قرار داده‌اند.

مسئله بقا و خودیاری و بی‌اعتمادی همواره به‌مثابه سازوکاری سیستم خاورمیانه را بازتولید کرده است. در قالب جامعه‌پذیری نیز تفاوت‌های رفتاری از بازیگران خاورمیانه دیده نشده است. در قالب رقابت نیز نظم را تولید کرده‌اند که طی آن واحدهای خاورمیانه از طریق تصمیمات و کنش‌های مستقل به تنظیم مناسبات خود بپردازند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۲ - ۳۱).

به‌واسطه همین آنارشی است که دولت‌های خاورمیانه ترتیباتی را میان خود ایجاد کرده‌اند که اساسا مبتنی بر امنیت و حفظ بقای ملی است. دیگر اینکه، در این وضعیت آنارشیک، کشورهای خاورمیانه تلاش کرده‌اند تا قدرت نسبی خود را افزایش داده و به حداکثر برسانند. حتی این ساختار آنارشیک بود که باعث شد تا دولت‌های عربی و پس از برتری نظامی رژیم اسرائیل در

جنگ ۱۹۶۷ بقا و خودیاری را در دستور کار خود قرار بدهند و توجه ویژه‌ای به مسئله خودیاری داشته باشند و هنجار پان عربیسم را نادیده گرفته و منافع ملی خود را در نظر بگیرند.

در دهه ۱۹۹۰ میلادی نیز با تحولاتی که در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اتفاق افتاد، شرایط جدید خودیاری و شکل جدید همکاری متقارن (میان بازیگران منطقه‌ای) و غیرمتقارن (میان بازیگران منطقه‌ای از یک سو ابرقدرت‌ها از سوی دیگر) پدیدار شد. در این راستا کشورهای خاورمیانه مجبور شدند تا خود را با شرایط جدید خودیاری تطبیق دهند و مهم‌ترین ابزار تطبیق با شرایط جدید خودیاری نیز موازنه قوا بود. درحالی‌که در شرایط خودیاری نظام دوقطبی، بازی میان دو ابرقدرت بازی با حاصل جمع صفر بود، کشورهای منطقه خاورمیانه دارای دو انتخاب از لحاظ کسب حمایت و تضمین امنیتی از خارج (آمریکا یا شوروی) بودند، اما با فروپاشی شوروی، تنها گزینه کشورهای منطقه برای کسب و تضمین امنیت، جلب حمایت آمریکا شد.

از سویی دولت ایالات متحده آمریکا از زمان حضور خود در عراق در برهه‌های زمانی مختلف از سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن استفاده کرده است. ابزار دیگر آمریکا از زمان حضور خود در عراق دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی است. بسیاری از تحلیل‌گران عقیده دارند که غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا بذریختن اختلاف میان عرب‌های میانه‌رو و شیعیان را برای جلوگیری از نفوذ کشورهای شیعی از جمله ایران و سایر کشورهای عربی را کاشته است و سلاحی که در این مورد استفاده می‌شود همان استراتژی اختلاف بینداز و حکومت کن است که از طریق تحریک اعراب سنی علیه شیعیان صورت می‌گیرد (وثوقی و صفری، ۱۳۹۵: ۱۰۷ - ۱۰۸).

در منطقه خفرب آسیا بازیگر اصلی در عرصه سیاست خارجی دولت است و نخبگان دولتی با به حداکثر رساندن استقلال و امنیت دولت، به دنبال دستیابی به منافع خاصی هستند؛ بنابراین این ادعای واقع‌گرایان که آنارشی به‌عنوان خصیصه ذاتی یک نظام دولتی، موجب ایجاد ناامنی‌های اساسی و چالش‌های فراگیر در خصوص قدرت خواهد شد، موردپذیرش است. در حقیقت منطقه خاورمیانه به‌عنوان یکی از نظام‌های فرعی (زیرسیستم)، برخی از جلوه‌های وضعیت طبیعی بین‌المللی را تداعی می‌کند که توسط توماس هابز توصیف شده است، یعنی دنیایی که در فقدان لویتان شاهد رواج آنارشی، حرص، آز و جنگ قدرت خواهد بود. بدین‌سان می‌توان خاورمیانه را به‌مثابه منطقه‌ای دست‌خوش بحران

ناشی از بی‌نظمی برآمده از «آنا‌رشی» مطرح کرد. «آنا‌رشی» مدنظر در این تحلیل با تعریف امنیتی اریه شده از سوی «باری بوزان» مطابقت می‌کند که در آن «فقدان» یا «ضعف» یک قدرت مرکزی (و مشروع) جهت اداره امور به‌عنوان وضعیت «آنا‌رشیک» شناسانده می‌شود. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۷۱) وی در قالب تحلیل مجموعه امنیتی، مجموعه امنیتی خاورمیانه را نمونه بارزی از یک سازه‌ی کشمکش‌زا می‌داند و معتقد است که همانند بسیاری از دیگر نقاط جهان سوم، حس ناامنی نخبگان حاکم از محیط داخلی، عمدتاً نقش عمده‌ای را در ایجاد پوشش‌های مربوط به ناامنی ایفا می‌نماید. (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۵؛ Barnett, 1998: 9؛ Ayoob, 1995: 188).

دو. مهم‌ترین نمودهای غلظت آنا‌رشی در خاورمیانه

۲-۱. فقدان ثبات ترتیبات امنیتی

یکی از نمودهای نشان‌دهنده غلظت آنا‌رشی در منطقه عدم ثبات و پایداری ترتیبات منطقه‌ای در خاورمیانه است. به دلیل ضعف تأسیسات حقوقی مرجع در سطح منطقه، شاهد آن هستیم که هر الگوی امنیتی که در ناحیه تعدادی از بازیگران (اعم از داخلی یا خارجی) پیشنهاد و عمل می‌شود؛ از پایایی زمان لازم برخوردار نبوده و به‌نوعی از ناحیه دیگر بازیگران به چالش فراخوانده می‌شود. (افتخاری، ۱۳۸۸: ۱۸ - ۱۷)

۲-۲. واگرایی سیاست‌های امنیتی

ازجمله مدلولات دیگر «غلبه آنا‌رشی بر منطقه» در منطقه، وجود سیاست‌های امنیتی واگرایانه‌ای می‌باشد که منطقه را دست‌خوش التهابات راهبردی قابل‌توجهی کرده است. برای مثال تعریف سیاست‌های مداخله‌جویانه از سوی آمریکا در سطح منطقه و اقبال تعداد قابل‌توجهی از بازیگران به این سیاست‌ها و حمایت از نقش آمریکا تا آنجا که منطقه را به حوزه نفوذ آمریکایی نزدیک می‌سازد، واکنش مخالفی را دامن زده که در آن دو نوع نگاه (مرجعیت داخلی و یا پناه بردن به قدرت‌های مقابل آمریکا) به‌صورت توأمان شکل می‌گیرد. خاورمیانه به دلیل قابلیت‌های راهبردی و اهمیت اقتصادی - سیاسی که دارد، می‌تواند به یک قدرت مرجع در صفحه شطرنج جهانی تبدیل

شود؛ اما به دلیل گسست‌های متعدد درون آن عملاً از نیل به این موقعیت بازمی‌ماند.

اصغر افتخاری یکی دیگر از آفات فضای آنارشیک در منطقه را هدایت جریان‌های نزاع برانگیز از خارج به داخل خاورمیانه می‌داند. اگر مطابق رویکرد «بوزان و ویور» مناطق را بازیگران اصلی در معادلات امنیتی بدانیم (چه به معنای سنتی و یا جدید) آنگاه می‌توان چنین ادعا کرد که: منطقه خاورمیانه به‌عنوان یک بازیگر مستقل در مواجهه با سایر مناطق در موقعیت ضعیف‌تری قرار می‌گیرد (افتخاری، پیشین: ۱۹ - ۲۰).

۲-۳. وجود چالش‌های عمده امنیتی

غرب آسیا با چالش‌های عمده امنیتی مرزی و سرزمینی، چالش‌های قومی و مذهبی و چالش‌های ایدئولوژیک مواجه است. چالش اول منطقه چالش‌های مرزی و سرزمینی است. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها چالش‌های مرزی و سرزمینی است. با توجه به اینکه اکثر مرزهای خاورمیانه تحمیلی و مصنوعی بوده و قدرت‌های غربی آن‌ها را ترسیم و تعیین کرده‌اند؛ و همچنین بیشتر این مرزها بدون توجه به مسئله قومیت‌ها، فرهنگ و زبان و یا توپوگرافی روی زمین ترسیم شده است به‌طوری‌که گفته می‌شود که ۵۸ درصد مرزهای منطقه هندسی می‌باشند، این مسئله باعث شده است تا غرب آسیا بیش از هر جای دیگر در دنیا صحنه منازعات باشد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۵ - ۴۴).

۲-۴. مسئله معمای امنیت در خاورمیانه

عامل بسیار مهم دیگری که باعث شده تا غلظت آنارشی در این منطقه بالا باشد و به‌عنوان منطقه‌ای آنارشیک موردتوجه قرار گیرد، مسئله معمای امنیت است. به اعتقاد واقع‌گرایان، معمای امنیت در نظام آنارشیک، جزء ذاتی سیستم آنارشیک شمرده می‌شود. از این‌رو وقتی که اقدامات یک دولت برای تأمین امنیت خود، خودبه‌خود سبب تهدید دیگر دولت‌ها شود به همین دلیل همکاری‌های بین‌المللی نیز محدود می‌شود؛ زیرا دولت‌ها همیشه نگرانند که دیگران بیشتر از آنها از همکاری بهره گیرند و سپس امکانات بهبودیافته را بر ضد آنان به کار ببرند.

به اعتقاد بوزان یک ویژگی خاورمیانه که در دیگر نقاط جهان دیده نمی‌شود و آن را از دیگر مناطق متمایز می‌سازد، این است که چگونه شکست و ناکامی یک دولت، شکست و ناکامی همه تلقی می‌شود. این موضوع در رابطه با اروپای قبل از جنگ جهانی دوم نیز حتی دیده نمی‌شد و حتی نمی‌توان آن را به آفریقا نیز اطلاق کرد. در خاورمیانه حس ناامنی با نزدیکی و مجاورت همراه است. بیشتر کشورها از همسایگان خود در مقایسه با قدرت‌های دوردست، هراس بیشتری دارند (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۴). از طرفی به اعتقاد واقع‌گرایان، معمای امنیت که به واسطه تلاش شکست‌خورده دولت‌ها در رسیدن به موازنه قدرت در یک نظام آنارشیک حاصل می‌شود (Jervic, 1976: 29).

۲-۵. تعارضات هویتی و تعارضات نقشی در خاورمیانه

رقابت گروه‌ها با هویت‌های متفاوت، تاثیر زیادی بر هویت جمعی دارد. دولت‌ها در غرب آسیا دارای چندین نوع هویت هستند، گاهی اوقات این هویت‌ها به صورت مسالمت‌آمیزی در یکدیگر ادغام شدند. اصولاً تاریخ غرب آسیا را می‌توان مملو از مناقشه بین این هویت‌ها دانست، امری که از آن به عنوان «تعارض هویتی» یاد می‌شود. این امر زمانی رخ می‌دهد که یک کشور بر اساس تحولات محیطی که بر آن حادث می‌شود، بین خواسته‌ها، انتظارات و توقعاتی که تحمیل می‌شود، وادار به انتخاب یکی از دو هویت متفاوت شود. ممکن است، کشوری هنجارها و ارزش‌هایی را در پیش گیرد که این ارزش‌ها و هنجارها با هنجارها و ارزش‌های قبلی متضاد باشد، بنابراین این موضوع به طور منطقی می‌تواند موجب رفتار متناقض نسبت به هویت قبل شود. یا در زمانی که یک دولت احساس کند که توجه به یک هویت مستلزم هزینه و انرژی زیادی است، بنابراین آن هویت قبلی را کنار می‌زند و به هویت جدید توجه می‌کند. کشور مصر در دوره سادات بهترین تعریف از این تعارض هویتی در بین کشورهای غرب آسیا می‌تواند باشد. تعارضی که در نهایت منجر به این شد که مصر از هویت عربی به هویت مصری تغییر جهت دهد و چنین عنوان شد که مصریان نبایستی بیش از این تاوان و هزینه‌های هویت عربی و وحدت اعراب را به دوش بکشند (بارنت، ۱۳۷۳: ۹۶).

۲-۶. رقابت هویتی درون کشورهای خاورمیانه

در غرب آسیا این تعارض هویتی به تعارض نقشی نیز منجر شده است. در صورتی که بین بحث‌های داخلی و انتظارات متضاد در یک کشور تعارض وجود داشته باشد، یعنی اینکه تعریف از خود جمعی در شرایط جدید چندان مورد قبول واقع نشود. در این زمینه که چگونه نزاع‌های هویتی در بین کشورهای غرب آسیا و در داخل این کشورها باعث آشفتگی، ابهام و پیچیدگی در سیاست خارجی و در نتیجه عدم تعریف منافع ملی و ایفای نقش‌های مختلف و گاهی متضاد در منطقه شده است، موضوعی است که توسط نویسندگان کتاب هویت و سیاست خارجی در خاورمیانه مورد تاکید قرار گرفته است. در اینجا تاکید شده که چگونه در خاورمیانه، هرچند سیاستمداران فرصت‌هایی را برای استفاده و ابزاری کردن هویت‌ها در خاورمیانه جستجو می‌کنند؛ اما در این راه با هم‌آورد بومی بازیگران رقیب مواجه هستند (Saiderman, 2002: 189). مثلاً پژوهش مالونی در کتاب هویت و سیاست خارجی در خاورمیانه که هویت‌ها چگونه ساخته می‌شوند و چطور به تبیین سیاست خارجی کمک می‌کنند، در خصوص ایران بر سه هویت ناسیونالیسم ایرانی - تاریخی، اسلام سیاسی و هویت ضد امپریالیستی تاکید می‌کند، معتقد است که این سه هویت، وظایفی مکمل و متضاد تولید می‌کند؛ پاره‌ای سیاست‌ها (نظیر یک اتحاد باز با اسرائیل که غیرقابل تصور می‌سازد) سیاست‌های پرهزینه نظیر بازی در لبنان و حمایت از حزب الله ادامه می‌یابد و در نهایت نیز ستیزه‌ها و کشمکش‌های سیاسی را به حرارت زیادی جریان می‌دهد (Smith, 2001: 55).

دکتر دهقانی فیروزآبادی نیز در مقاله «هویت و سیاست خارجی ایران»، اذعان می‌دارد که چگونه تلفیق ایرانیت، اسلامیت و هنجارهای غربی در هویت دولت - ملت ایران به آن هویتی چندلایه بخشیده است که بر اساس آن هویت‌های متعدد، نقش‌های گوناگونی را نیز دنبال می‌کند. در نتیجه زمینه واگرایی سیاست خارجی و هم‌گرایی منطقه‌ای را فراهم می‌سازد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۲۴).

حتی تفسیر گروه‌های مختلف از وزن نسبی «ایرانیت» و «اسلامیت» در هویت جمهوری اسلامی ایران، موجب بروز سمت‌گیری‌های متعارض در سیاست خارجی آن شده است.

علاوه بر این در خاورمیانه، هویت‌ها عمدتاً از راه نزاع‌های موجود در درون جوامع خود تأثیر می‌پذیرند. در خاورمیانه نزاع‌های هویتی عمدتاً در قالب رقابت و سیاست حزبی ظاهر شده بطوریکه

باعث دودستگی در جامعه بر سر تعریف یک هویت ملی شده است. مثلاً بارنت، نشان داده که نزاع‌های هویتی چطور باعث دودستگی میان احزاب لیبرال و مذهبی، میان اشکنازیم^۱ و سفاردیم^۲ و سایرین بر رفتار و توانایی آنان تاثیر گذاشته است (Barnett, 1996: 91).

۲-۷. عدم درونی شدن هنجارها و عدم شکل‌گیری هویت مشترک

همان‌طور که در بخش نظری مربوط به سازه‌انگاری گفته شد، هنجارها نقش بسیار مهمی در هم‌گرایی و منطقه‌گرایی دارند. همچنین یکی از عوامل اصلی و مهم در شکل‌گیری هویت جمعی و مشترک بین کشورها و اعضای یک «جامعه امن» و سازمان‌ها و اتحادیه‌های منطقه‌ای وجود هنجارهای مشترک و بخصوص درونی شدن هنجارها می‌باشد. اصلاً به اعتقاد این رویکرد آنچه کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد اشتراکات فرهنگی، اجتماعی، ارزشی، تاریخی و هنجارهای مشترک است، «مای صریح» در تعریف هویت جمعی همان هنجارهای درون یک گروه و یا در سطح وسیع‌تر نهاد است.

به اعتقاد آنها رسیدن به انسجام، فهم مشترک و همکاری از مسیر هنجارها می‌گذرد. درونی شدن هنجارها در بین بازیگران منطقه‌ای فرایند یادگیری نیز بسیار مهم است؛ یعنی اینکه بازیگران در تعامل با یکدیگر، هنجارها و قوانین بین‌الملل را یاد بگیرند و بیاموزند که چگونه عمل کنند. بدین‌سان از طریق یادگیری اجتماعی می‌توانند باورهای خود یا اعتماد خود به این باورها را تغییر دهند و درنهایت از طریق آگاهانه و یک امر ارتباطی به رفتار خود شکل دهند.

بررسی کشورها و نهادهای منطقه‌ای در غرب آسیا نشان می‌دهد که به‌واسطه سطح پایین تعاملات در بین کشورهای خاورمیانه هنجارها درونی نشده است و به خاطر اینکه فرهنگ آنارشیک هابزی و لاکی را در بین خود درونی کرده‌اند در نتیجه هنجارها درونی نشده است و حتی در زمینه هنجارهای تأسیسی و رویه‌ای نیز هنجارهای قاطعی را به وجود نیاورده‌اند. یکی از عوامل بسیار مهم عدم تحقق و نهادینه شدن منطقه‌گرایی در خاورمیانه همین عدم هنجارهای مشترک و عدم

^۱. Ashkenazim

^۲. Sephardim

درونی شدن این هنجارها بوده است

به عقیده یانیو^۱ نیز، هرچند که هنجارهای فراملی در خاورمیانه توانستند رفتار میان دولتی را محدود کنند، اما به واسطه اینکه در پایین‌ترین سطح از نهادینه شدن قرار داشته‌اند، نتوانسته‌اند هنجارهای مشترکی را به وجود آورند که به پیشرفت منطقه‌گرایی و آگاهی منطقه‌ای کمک نمایند. از دو طریق می‌توان به عدم شکل‌گیری هنجارهای مشترک و نهادینه نشدن آن در خاورمیانه پرداخت، یکی به دلایل ذهنی برمی‌گردد که سازه انگارانی مثل بارت و ادلر و ونت به آن توجه داشته‌اند و دیگری به دلایل عینی که بیشتر دیدگاه‌های رئالیستی را در برمی‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در نگاه معاصر منطقه خاورمیانه یک سرزمین دست‌نخورده برای منطقه‌گرایی محسوب می‌شود. هم در سطح منطقه‌ای زمینه‌های زیادی برای منطقه‌گرایی دارد و هم امکان ارتقای این مشارکت و همکاری به سطح بین‌المللی وجود دارد، اما این یک کلیشه و یک توصیف ساده‌ای بیش نیست. هرچند عناصر هم‌گرایی بسیار زیادی به چشم می‌خورد، وجود تاریخ و زبان و دین و زبان مشترک و اقتصادهای مبتنی بر نفت که همه و همه خاورمیانه ابزار نیرومندی در راستای رسیدن به هم‌گرایی و منطقه‌گرایی می‌دهد، اما ولی چه از نظر جغرافیایی، چه به لحاظ امنیتی و چه به لحاظ ارزشی و هویتی، فاصله و تفاوت و گاهی تقابل در این حوزه ریشه‌ای‌تر و عمیق‌تر از آنند که به افزایش سطح هم‌گرایی و عمیق‌تر شدن آن در منطقه امیدوار باشیم. نگاهی به کشورهای اسلامی و منطقه خاورمیانه نشان می‌دهد که این کشورها به‌رغم تاریخ و فرهنگ مشترک پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در تقویت تعاملات درون منطقه‌ای حاصل نکرده‌اند. حتی برخلاف سایر مناطق جهان که پس از فروپاشی شوروی و پس از ۱۱ سپتامبر، تمایل به همکاری را افزایش داده و اقدامات زیادی را در این زمینه انجام داده‌اند و حتی قدم‌های بسیار مثبت و رو به جلویی را در راستای ایجاد نظم منطقه‌ای و اتخاذ سیاست‌های مشترک در همه زمینه‌ها و به‌خصوص اقتصادی

^۱. Yaniv

برداشته‌اند؛ اما دولت‌های عرب تاکنون نتوانسته‌اند هیچ استراتژی مشترکی را در پیش داشته باشند یا حتی درباره‌ی وظیفه دشوار تعریف تروریسم به اجماع برسند.

به‌طور کل منطقه خاورمیانه، منطقه‌ای بدون یک هسته سرشت قدرت، نفوذ و ملاحظات قدرت‌های بیرونی و به‌خصوص ایالات‌متحده آمریکا و مناقشه درباره شکل نظم منطقه‌ای است و این موضوع مانع پیشرفت نهادی و یا (سازمانی) در منطقه شده است.

در بررسی این که مهم‌ترین علل و ناکامی کشورهای خاورمیانه در امر منطقه‌گرایی کدامند؟ بایستی ابتدا دولت را موردبررسی قرار داد. هرچند که دولت‌ها همچنان نقش اصلی را در تعیین آینده منطقه‌گرایی و همکاری موفق در درازمدت بازی می‌کنند و نقش دولت‌ها در آغاز فعالیت منطقه‌گرایی بسیار مهم است، اما وقتی که به ظرفیت دولت‌ها در خاورمیانه نگاه می‌کنیم. متوجه می‌شویم که هنوز با برخی دولت‌های ضعیف، ناکام، ورشکسته، فاقد مشروعیت، غیر پاسخگو و دولت‌های رانتی مواجه هستیم و این دولت‌ها نه‌تنها توانایی، بلکه اراده لازم برای تحقق همکاری و کارآمد کردن نهادهای منطقه‌ای را، به‌جز به‌صورت محدود و اختصاصی نداشته‌اند. در کنار این وجود دولت سازی آمرانه و از بالا، انطباق ضعیف میان دولت و هویت، انجام تقسیمات نامتوازن و نابرابر که بر اساس آن دولت‌های بزرگ و ناراضی، در کنار دولت‌های کوچک و دست‌نشانده قرار گرفته‌اند و بالاخره نفوذ مداوم در منطقه از سوی کشورهای مرکز، همچنین وجود مرزهای مصنوعی و تصنعی، باعث شد تا کشورهای منطقه برای حل‌وفصل معضلات امنیتی خود به بیرون توجه داشته باشند.

در این راستا برای بررسی تحلیلی این موضوع ناکامی کشورهای خاورمیانه در امر منطقه‌گرایی، یک بخش بسیار مهم را می‌توان در قالب رویکردهای واقع‌گرایی دولت‌محور و تحلیل‌های سیستمی تحلیل کرد؛ تحلیل‌هایی که روی مفهوم ساختار نظام بین‌المللی و به‌خصوص مفهوم آنارشی و نقش قدرت‌های بزرگ در همکاری در منطقه تاکید فراوانی دارند. وجود عوامل و دلایلی مثل عوامل مذهبی، اختلافات ایدئولوژیک، مناقشه بر سر جایگاه رهبری و هژمونی، منازعات قومی و سرزمینی و حقوق مربوط به آب، وجود منازعات داخلی و منطقه‌ای، جنگ‌های مهم و بزرگ در منطقه، اختلافات سرزمینی، مرزی، مکانی و... وجود معمای امنیت و به دنبال آن رفتن به سمت خودیاری،

بازدارندگی، مسابقه تسلیحاتی، موازنه سازی و درگیر شدن در فضای با حاصل جمع صفر که همگی منابع نیرومند و پایدار بومی کشمکش و ناامنی در غرب آسیا را تشکیل می‌دهند، غلظت آنارشی در این منطقه بالابرده و در نتیجه باعث شده تا بازیگران این منطقه به کارایی سیاست‌های امنیتی واقع‌گرایانه سخت پای بند باشند؛ بنابراین امنیت نیز از طریق به‌کارگیری فنون واقع‌گرایانه دنبال می‌شود. بعلاوه وجود قدرت‌های خارجی و نفوذ گسترده این قدرت‌ها در منطقه از استعمار گرفته تا نظام دوقطبی جنگ سرد و پس‌از آن نظام تک‌قطبی در غرب آسیا و نقش و حضور مستقیم آمریکا در منطقه به واسطه عدم وجود یک قدرت چالش‌گر با آن هرگونه همکاری در منطقه را با مشکل مواجه ساخته و در این حالت ساختار امنیتی منطقه به صورت سیاسی - نظامی باقی‌مانده است. در کنار این، همچنین به دلیل حجم بسیار کم مبادلات منطقه‌ای و تجارت درون منطقه‌ای در غرب آسیا و تعاملات اجتماعی اندک، احتمالاً دستیابی به یک خرد جمعی نیز در منطقه دشوار شده است وجود چنین فضایی در غرب آسیا، باعث شد تا همکاری و منطقه‌گرایی با مشکلات جدی در تحقق و نهادینه شدن آن مواجه شود و به همین دلیل نیز همکاری‌هایی هم که صورت گرفته، به صورت محدود، موقت و مقطعی باشد.

بر اساس تعریف منطقه از دیدگاه سازه‌انگاران (که عنصر ذهنی، تصویر محیط ذهنی بازیگران درون منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، تصور مشترک به همزیستی با یکدیگر و تصور داشتن آینده مشترک را در شکل‌دهی به منطقه و شکل‌گیری نظم منطقه‌ای بسیار مهم و با اهمیت می‌شمارند) با نگاهی به کشورهای اسلامی و منطقه‌ای غرب آسیا، این کشورها در کنار یکدیگر قرار دارند، ولی تا رسیدن به یک تصویر مشترک منطقه‌ای فاصله‌ی زیادی دارند. در این کشورها هرچند عناصر قوی و منطقه‌ای همیشه وجود دارد، ولی عناصر منطقه‌گرایی همواره موجود نیست. منطقه‌گرایی باید ایجاد شود و این به سیاست‌ها و اقدامات دولت‌های یک منطقه بستگی دارد. در سطح ملی هویت‌ها، به علت عدم تعریف جامع و مشخص از هویت ملی و روایت نیم‌بند هویت ملی در کشورهای غرب آسیا و همچنین وجود هویت‌های متعارض و متضاد در کنار هم مثل هویت‌های دودمانی، هویت‌های مذهبی و قومی، هویت‌های مشروعیت بخش و نزاع‌های هویتی در درون جوامع غرب آسیا که منجر به تعارض هویتی و تعارض‌های نقشی در این منطقه شده است. در

سطح فراملی نیز وجود هویت‌های پان‌اسلامیسم و پان عربیستی همراه با سطح فرو ملی، یعنی نزاع و کشمکش هویت‌های کردی و فلسطینی در غرب آسیا برای تشکیل یک دولت مستقل، همه و همه باعث شده تا مجموعه‌ی جالبی از همکاری و تقابل و تضاد در غرب آسیا به وجود آید.

با توجه به این مشکلات، به‌خصوص کشورهای اسلامی منطقه برای پاسخ دادن به نیازهای ملی، منطقه‌ای و جهانی خود باید از ظرفیت‌های منطقه‌گرایی استفاده نمایند. منطقه‌گرایی نوین می‌تواند راهی برای جلوگیری از حاشیه‌ای شدن و در انزوا قرار گرفتن کشورهای خاورمیانه در فرایند جهانی شدن باشد. کشورهای غرب آسیا می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای، حقوق امنیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را تضمین نمایند و با حمایت از هویت فرهنگی خود، گفتمان یکسان‌سازی و یکپارچه‌سازی فرهنگی قدرت هژمون را به چالش بکشند. برای دستیابی به موفقیت در زمینه‌ی همکاری اقتصادی، بایستی تلاش‌های گسترده‌ای در زمینه‌ی بازسازی زیرساخت شبکه‌های تجاری، هماهنگ‌سازی سیاست‌های دولت و ایجاد تور حفاظتی برای کسانی که تأثیرات منفی ناشی از این پیشرفت‌ها متوجه آن‌ها می‌شود، صورت گیرد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. افتخاری، اصغر، (۱۳۸۸)، «بحران خاورمیانه: گذار از وضعیت آنارشی به پراکندگی»، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۲. بوزان، باری (۱۳۷۸)، «نگرش‌های تئوریک بر امنیت خاورمیانه در آستانه قرن ۲۱» ترجمه آرش غفوریان، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۴۱.
۳. بوزان، باری (۱۳۸۱)، «خاورمیانه ساختاری همواره کشمکش‌زا» ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، شماره ۳، پاییز.
۴. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، «چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷)، «سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱ - ۲۰۰۱)»، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۶. دهقانی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۶)، «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۷. علی بابایی، غلامرضا (۱۳۷۲)، «فرهنگ روابط بین‌الملل»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی.
۸. فاست، لوئیس (۱۳۸۵)، «روابط بین‌المللی خاورمیانه»، ترجمه زیر نظر احمد سلطانی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی.
۹. لیک، دیوید و پاتریک مورگان (۱۳۸۱)، «نظم‌های منطقه‌ای، امنیت سازی در جهان نوین»، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی.
۱۰. وثوقی، سعید و صفری، عسگر (۱۳۹۵)، «نقش ایالات‌متحده آمریکا در افراط‌گری‌های منطقه خاورمیانه با تاکید بر عراق و سوریه»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره ۱۷.
11. Ayoob, Mahamad (1995), The Third World Security Predicament, State Making, Regional Conflict and the International System, Boulder, Colo.: Lynne Rienner Press.
12. Barnett, Michael (1998) Dialogue in Arab Politics: Negotiation in Regional Order. New York: Columbia University Press.
13. Jervis, Robert (1976) Perception and Misperception in International Politics, Princeton, NJ: Princeton University Press.
14. Barnett, Michael (1996), The Culture of National Security, Norms and Identity in World Politics, New York: Columbia University Press.
15. Saideman, Stephen, (2002), Thinking Theoretically about Identity and foreign policy, Cornell University press.
16. Smith, M., (2001), «Reginalization and Globalization», Basingstoke: Palgrave.
17. Stubbs, R., (2000), «Reginalization and Globalization», in: R. Stubbs and G. R. D. Underhill eds., Political Economy and the Changing Global Order, Toronto: Oxford University Press.
18. Telhami, Shibley; Barnett, Michael (1998), Identity and foreign policy in the middle East, Cornell University press.
19. Walt, Stephen (1988), «Testing Theories of Alliance Formation: The case of Southwest Asia» International Organization, 42, 2, Spring.